

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



استاد فرزانه حضرت آیت الله مکنونام

صفحه	فهرست مطالب	عنوان
۷	پیش‌گفتار	
۱۱	اساس عرفان	
۱۲	موضوع عرفان	
۱۳	عرفان و فلسفه	
۱۴	حقیقت و ادعا	
۱۶	عرفان و نفی طمع	
۲۱	عارفان دل‌خسته	
۲۵	سه امتیاز عارف واصل	
۳۱	رابطه‌ی عارفان با خلق	

سرشناسه: نکونام، محمدرضا، ۱۳۲۷.
 عنوان و پدیدآور: نسخه‌ی عرفان/ تألیف محمدرضا نکونام.
 مشخصات نشر: قم: ظهور شفق، ۱۳۸۶.
 مشخصات ظاهری: ۳۶ ص.
 شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۸۰۷-۰۴-۸
 یادداشت: فیپا.
 موضوع: عرفان.
 رده بندی کنگره: ۵ ن ۸ ن / BP۲۸۶
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۳۳
 شماره کتابخانه ملی: ۳۷۳۳۹ - ۸۵ م



نسخه‌ی عرفان

تألیف: حضرت آیت الله العظمی محمدرضا نکونام

ناشر: ظهور شفق

محل چاپ: نکین

نوبت چاپ: دوم

تاریخ چاپ: تابستان ۱۳۸۷

شمارگان: ۳۰۰۰

قیمت: ۹۰۰۰ ریال

ایران، قم، بلوار امین، کوچه‌ی ۲۴، فرعی اول سمت چپ، شماره‌ی ۷۶

صندوق پستی: ۴۳۶۴ - ۳۷۱۸۵

تلفن: ۲۹۳۴۳۱۶ - ۰۲۵۱ تلفکس: ۲۹۲۷۹۰۲ - ۰۲۵۱

www.Nekounam.ir www.Nekoonam.ir

ISBN: 978-964-2807-98-7

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

پیشگفتار

سپاس و ستایش نثار حق و اولیای
معصومین علیهم السلام باد که هویتشان حکایت موهبت
الهی است.

۷

اندیشه، ادراک و شهود بشری گواهی می دهد
که همه ی پدیده‌ها؛ به‌ویژه انسان، ظهور و
پدیداری از سینه‌ی نزول و صعود هستی است.
دید باز و دیده‌ی صافی چون به چهره‌ی
هستی می‌نگرد، آن را نمودی از ظهور حضرت
حق می‌یابد. با آن که همه‌ی افراد بشر و صاحبان
ملل و نحل درگیر شبکه‌ی فکر و اندیشه و به
نوعی سرسپرده‌ی کفر و ایمان هستند، تنها
حکمت و معقول ویژه و قرب ولایی شیعه است

که شکوفه‌های شوق، عشق و عرفان حقیقی را در دل می‌پروراند و آدمی را از قید و بند غیر و دیگر بینی و دویابی می‌رهاند؛ بی آن که بی محابا بر فکر و اندیشه‌ای خرده گیرد.

سلوک سالم و وصول حقیقی حق در گرو اندیشه و عمل به عرفان قرآنی است و ذکر دل‌نواز حق، تنها از زبان عارفان راستین شنیده می‌شود و با شنیدن آن از چنین زبانی با عنایت الهی، ذایقه‌ای تازه از ملکوت: «ما عرفناک حق معرفتک» در باطن آدمی پدیدار می‌گردد.

بحث و گفتار درباره‌ی عرفان؛ چون سخن گفتن از باطن جان آدمی است، شیرین و شنیدنی است، ولی کسارگشای دل دردمند و مشتاق مهجور نمی‌باشد و وصف عینی و اساس و غایت عرفان را تنها باید در چهره‌ی همّت عارف صاحب تمکین دید و سر به راه شخصیت‌های گویای فقر و فنا و چهره‌های درخشان معرفت و عرفان نهاد.

شناخت عرفان و یافت عارف، از بیان و عنوان بر نمی‌آید و تنها در گرو رؤیت و حضور

سالکی دردمند و عارفی بلا زده می‌باشد. تنها پویندگان حقیقی هستند که می‌توانند بیانگر سرّ باطن و راز حق باشند. آنچه بعد از طی مراحل صعود بیانگر هویت آدمی و اوج عروج حقیقت بشری است، همان اندیشه‌ی نظری و سلوک عملی عرفان عالی شیعی است که عالی‌ترین یافته‌های انسان و بلندترین قله‌های شناخت ربوبیت حق در چهره‌ی عشق، معرفت، صفا و ولایت می‌باشد.

عارف از همه‌ی واقعیت‌ها، «حقیقت» را دنبال می‌کند؛ بی آن که خود را درگیر «ماهیت»، «مفهوم» یا عنوان «عدم» سازد.

نوشته‌ی حاضر، عرفان و عارفان دل‌خسته را به شرح می‌گزارد و چیستی عرفان و کیستی عارفان را بیان می‌دارد و چندگانگی و تنوع پذیری چهره‌های عرفانی را خاطر نشان می‌سازد و با دیگر چهره‌های اندیشه‌وران به مقایسه می‌نشیند و نسخه‌ی شایسته‌ی عرفان را که همان عرفان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام است و ره یافتگان به آنان که همان کَمَل اولیای خداست

می شناساند. عرفانی که غزل عشق را با خط
خون بر صحیفه‌ی عالم می‌نگارد تا با کنار
گذاشتن هرگونه سازش، تقیه، حيله و توريه،
حقيقت را از باطل آفتابی نمايد و عاشقانه، همه
را از ماهتاب نقره فام خود نورياب سازد.
وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين

«اساس عرفان»

عرفان، یافته‌های عینی را بر دل می‌نهد و
حضرت حق را میزبان خوان غنا می‌داند و
ره‌گشای دل آدمی بر خلوت‌خانه‌ی محبوب
می‌گردد.

عرفان، یافت بی‌پیرایه‌ی حق و حضور آن
جناب با هر چهره؛ بدور از هر کثی، کاستی،
نقص و عیب است.

عارف، هویتی رسا و ظهوری تمام از همه‌ی
حقایق را بی‌خُلق و خُو و منش و کنشی خاص از
خود ظاهر می‌سازد و در حریمش به فنا
می‌نشیند.

عارف، حق‌طلب و حق‌جو در پی وصول حق

است، بی‌درایت و نهایت و بی‌اسم و رسم و عنوان، حق به تمامی بر دل عارف می‌ریزد و او همه را چهره‌ای رسا و ظهوری گویا از سیمای بی‌تعین حضرت حق می‌یابد. عارف با تلاش و بی‌تلاش، جان خود را از خویش می‌رباید و تنها حق را دار و دیار و دیار و یار و دلدار می‌بیند و می‌یابد.

اساس عرفان، حق است و عارف، بی‌وصف دویی و دور از ذهن و حمل و قضیه و مفهوم به او راه می‌گشاید. ذهن عارف، عالم خارج و انتقال وی ثبات و ثبات او حضور حق است و بس.

عرفان، عارف می‌سازد و عارف، دل را جلا می‌دهد و این دو بی‌قالب، حق را عنوان می‌کنند.

موضوع عرفان

داشته‌های عارف یافته‌های اوست و موضوع عرفان حق و غایت آن نیز حق می‌باشد؛ بی‌آن‌که دور از محضر ظهور و مظهري گردد یا به ظاهر و مظهري انکار داشته باشد. او حق را به اطلاق در هر چهره می‌یابد و با هر چهره می‌شناسد و به آن عشق می‌ورزد. همت عارف، ربوبیت حق است

و دید وی عبودیت او. وی جز حق نمی‌جوید و بی‌هر و سوسه‌ی خیال و وهم، حضور و وصول حضرت هستی را دنبال می‌کند.

عرفان و فلسفه

عارف، نه چون اهل ظاهر به صید شبکه‌ی واژه و عبارت در می‌آید و نه هم‌چون فیلسوف خالی از شهود به بازی با قیاس و استدلال سرگرم می‌شود.

عارف، کمال فلسفه را عرفان و عرفان را شکوفه‌ی عقل و عقل را حقیقتِ شرع و شریعت را چهره‌ی گویای دین، قرآن و سنت می‌داند و ثقلین را اساس دیانت می‌شناسد و ذهنیت اندیشه را وسوسه و حقیقت تفکر و دانش را چهره‌ی ظهور ربوبیت می‌یابد. ذهن وی همان خارج است و خارج را خالی از کثرت مصداق می‌داند و همه‌ی پدیده‌های علمی و عینی هستی را تجلیات ربوبی آن جناب می‌یابد. پویندگان این راه چه بسیار کم و راه‌یافتگان حقیقی و سالکان سینه‌چاک آن یار چه بس اندک هستند: «واحدٌ بعد واحد و واردٌ بعد وارد»؛ هرچند مدعیان آن، اندک نمی‌باشند.

یافتن، فریاد ندارد. رسیده، دعوا نخواهد. او در مرتبه‌ی لا، مقام‌گزیند و از منزل تستر و کتمان در عین فقر و فنا، لبیک و بلی سر دهد.

حقیقت و ادعا

رفتن و رسیدن، یافتن و بودن، با حرف و قیل و قال و نخوت و ادّعا حاصل نمی‌شود. حرف، موقعیت بی‌عار؛ و رفتن، کار؛ و رسیدن، قرار؛ و بودن، فراغ بال می‌خواهد. نخستین آن دام؛ و دومی دانه؛ و سومی کام؛ و آخری بی‌لفظ و واژه و عنوان است و معنا بر قامت آن کوتاه است. آن که ره یافت، فانی و آن که تعزیه‌ی عرفان و سلوک سر می‌دهد، عاطل و باطل است. در طول تاریخ عرفان و سلوک که به درازای حیات انسان است، همیشه ناهل و مدعی در مقابل صاحبان حق و اهل‌الله جولان و ستیز بسیار داشته است؛ هرچند به کف موجی می‌ماند که بزودی فرو خواهد نشست و سرابی است که تشنه‌ی خام را می‌فریبد.

عارفان سینه چاک و دل سوختگان آن چالاک، همواره زینت بخش تاریخ بشری با ید

بیضا، معرفت، صفا، شوق و عشق بوده‌اند؛ بی‌آن‌که در پی جولان و عنوان باشند.

همّت صاحب اندیشه و عقیده؛ هر کس که باشد، کسب کمال و کمال وی، کمال خودخواهی است و عارف در پی خراب خویشتن خویش است.

همگان، کمالِ نفس خویش و امیال و خواسته‌های نفسانی و استکمال هوس‌های خود را خواهانند و عارف تنها خواهان حق می‌باشد و بس.

هر کس در پی یافتن است و می‌خواهد که چیزی بیابد و عارف تنها در پی آن است که داشته‌ی خود را از دست دهد و دست را هم در ره دوست همراه خویشتن خویش بی‌مُنت و تفاخر تقدیم دوست کند.

همه‌آبادی خود را خواهانند و عارف خراب خویش و آبادی حق را طالب است. مردم پی اثبات خویشند و عارف در پی نفی خویش؛ هر کس می‌گوید من، و عارف می‌بیند او. گویی که همه طلب دارند و عارف، بده‌کار است. همه

می‌خواهند طلب خویش را از حق ستانند و عارف پی آن است که نفی خویش را در پی رؤیت حق نهد.

همه داعیه‌ی دارایی دارند و عارف، بی‌داعیه؛ فقیر و نادار است. هر کس فخر به دارایی خود کند و او فخرش فقر و فناست.

غیر عارف، دارایی خویش را کمال داند و برازندگی و عارف همه را شرک می‌داند و تازندگی.

عرفان و نفی طمع

جز محقق سالک و عارف واصل کسی دور از شرک نمی‌باشد. طمع آدمی شرک است و حرصش؛ حتی به کمال، نقص است و این کاستی حدی ندارد و یکسر پی سرقت کمال است؛ هر چند آن صاحب کمال حضرت حق باشد و اگر بر فرض محال، تصاحب حق برای وی ممکن بود، از آن باکی نمی‌داشت؛ در حالی که عارف دل‌خسته، فقیری پاک باخته، و دل‌باخته‌ای بی‌طمع به ذره‌ای از ملک جناب حق است که تنها با عشق در پی انس یار و حضور

دلدار است. اگرچه همه‌ی اهل نظر چون همگان با یک‌دیگر متفاوتند، در یک معنا یکسانی دارند و آن این که همه طالبند و برای خویش نیز طالبند و تنها این عارف سالک است که طلبش ترک طلب و همتش فقر و غایتش فناست تا یکسر بقای محبوب را نظاره کند. هر کس میل و هوایی دارد؛ شهوت، شهرت، علم، کمال، دنیا و در نهایت، بهترین آنان عقبا را می‌طلبند. عارف امری جز نفی ندارد و تنها اهل حق است و دل از غیر برکنده و بی‌دل پی حضور اوست؛ بی‌آن که دام و دانه یا چاه و راه و حور و قصور را در نظر آرد.

اهل حجاب با کمال و خوبی خود، به طرح خود سرگرم و با آن می‌سازند و عارف با نیستی خود، پدیداری از مقام اطلاقی حق را دارد.

اهل ظاهر؛ هر چه پیش روند بر خودی خود می‌افزایند و حجاب بر حجاب می‌نهند و عارف سالک هر چه پیش رود از خودی خویش می‌کاهد و در پی آن است که در دنیا و پیش از مرگ و مردن، از خویشتن خویش قالب تهی

سازد و بی خویش در حضور حق درآید که حقیقت وصول این است.

هر کس می خواهد حق را با دستانی پر ملاقات نماید و مؤمن سالک بر آن است که بی دست گردد. هر کس با عمل، و عارف با هیچ، زیارت حق را خواهد.

او حق را مطلق می یابد و عارف در پی تحقق دیدار چهره‌ی اطلاق است. آن که طالب کمال است جز کمال چه می خواهد؟ کمال چیست؟ دنیا! عقباً! یا حور و قصور! هر چه باشد و هر که باشد، حق واسطه‌ی تحقق آن است و نه این‌ها واسطه‌ی وصول به حق. این عارف مؤمن است که در پی تخریب چنین کمالی است و حق را واسطه‌ی تحقق میل و هوای خود نمی سازد و سیرش در پی فناست و غایتش حق می باشد و موضوع سیرش به همّت، عین غایتش می باشد.

اهل حجاب؛ هرچه پیش روند، حجاب بیش‌تری یافته و از حق دورتر می شوند. این خودخواهی لحظه‌ای آنان را آرام نمی سازد و خدا را نیز برای تحقق آرزوها و امیال دور و

نزدیک خود می خواهند و در این میان، حق واسطه است و غایت نیست که این خود منتهای خودخواهی است و مؤمن عارف در پی نفی آن است.

قرب عارف، بُعد از خویش است و نفی خود را وصال دوست می یابد، عارف حق بیند و در پی آن است که از سر خویش برخیزد.

این ندای ملکوتی از آن صاحب ملکوت است که در سیر صعود خویش ذکر دل خود را این گونه زمزمه می نماید: «وَجَدتْكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ» بی آن که نور و نارش در نظر آید.

قرب به حق و عشق به یار و وصل دلدار، او را در تیررس بقای محبوب ازل قرار می دهد و می بیند آنچه را که نادیدنی است و می رسد آن را که باید رسید. عشق است که آتش به خرمن دل زند و عصمت را به شوق آرد و از شوق، عشق؛ و از عشق عشق برآید تا معصوم نغمه سر دهد: «إِن أَدْخَلتَنِ النَّارَ أَعْلَمتِ إِنِّي أَحِبُّكَ».

چون که از نورم ساختی، اگر در نارم افکنی، از سرّ دل و عین جان فریاد سر دهم: «إِنِّي أَحِبُّكَ».

آن قدر «إِنِّي أَحِبُّكَ» سر دهم تا نار و اهل نار را به شور آرم و ذکر ناریان را «إِنِّي أُحِبُّكَ» سازم. منصور، «لیس فی جِبَّتِی إِلَّا اللَّهُ» سر داد، و چه دید و چه نکشید تا خسارت جبهه‌ی خویش پرداخت کند. او به نفی افتاد تا چرکاب جبهه‌ی اثبات را بر سر دار از سر به در کند. او دلش بی‌بقا بود و زنگار نمود دلدارش را دور از دار و دیار ساخت.

جبهه در اصطلاح عارف، نمود است یا مراد از جبهه، جبهه‌ی ذات است. «وَأَدْخَلَنِي جِبَّتِي» حکایتی از آن است؛ چرا که هر چه باشد و نباشد، عارف در پی نفی آن است و جبه نمودار شرک است.

از آن چه گذشت بخوبی به دست آمد که میان روش اخلاق صوری با سلوک عرفانی تفاوت ماهوی بسیاری است. اخلاقیان در پی زینت نفس خویشند و عارف در پی نفی خویش. آن‌ها در پی اثباتند و عارف به دنبال نفی. عالم اخلاقی محجوب است و نفس خویش را آرایش می‌کند و عارف در پی وصول صفا و حضور جمال حق

است و سِرّ عبودیت و بندگی را به نفی و به رؤیت ربوبیت و فنای خویش می‌داند. چنین است که عرفان دریایی بس ژرف و پر طوفان می‌باشد و سالک، شکن در شکن موج می‌نشیند و از این روست که جز اهل فقر و فنا و صاحبان درد و سوز و آه و بلا در پی آن نمی‌باشد.

عارفان دل‌خسته

سخن از سینه چاکان رند است. آنان که در هر روزگاری کم‌نظیر هستند. اگر چه سخن گفتن درباره‌ی حکیمان آراسته و عارفان دل‌خسته روا نیست و تفصیل زوایا و ابعاد گونه‌گون پدیداریشان مجال سخن ندارد و اجمالی گزیده کافی است.

آنان وارستگان محبوب، بازماندگان صالح، سالکان بی‌ادعا، تابعان بحق، رنج‌های گران و گنج‌های ماندنی هستند.

محققان پر محتوا، دردمندان بی‌آزار، آیینه‌داران ملکوت، روده‌های موج و آرام، صاحب ذهن‌های باز و اندیشه‌های منطقی، حکیمان جامع، عارفان اصل، والهان مشتاق،

سِرّهایی از حضرت سبحان، جمع‌هایی از هجر و سوز و درد و فراق و عاشقانی زار و مهجورانی شیدا. آنان شب بیدارانی دل‌سوخته، بی‌هوایانی هوشیار، دلدادگانی بی‌قرار، مجنونانی بیمار و اسیرانی به زلف یار گرفتار می‌باشند.

فقیرانی مشهور، غریبانی مشکور، دلی‌هایی بی‌زنگار از کبر و عناد، منشیانی بی‌پیرایه و مؤمنانی به حق و صدق معتقد، و محبّانی به خاندان عترت و طهارت و صاحبان نبوت و ولایت علیهم‌السلام دل‌باخته. حضور آنان شوق و نمودشان عشق و زمزمه‌شان: یار، یار.

سوز دلشان را باید از قدّ خمیده‌ی آه پرسید و درد هجر و فراقشان را باید از قاف قلب قیامت خبر گرفت.

اندکی از نعمت‌های حق را هدر نمی‌دهند و بخوبی آنچه حضرات معصومین علیهم‌السلام سفته‌اند، در خود محقق می‌سازند و ترجمان گوهر کلام ایشان بدور از هر کاستی و دخالتی می‌باشند.

صاحبان فراست و دقّت در گفته‌ها و گویش خویش هستند. حرف به حرف و جمله به جمله

را می‌پردازند و بجای آن که مواز ماست بگیرند، مواز موی بر می‌کشند؛ بی‌آن که تاری بازماند و مویی آزرده گردد.

مواهب حق بر آنان بسیار است و ترسیم آن آسان نیست. نجابت و سلامت نفس و صفای باطن، خمیر مایه‌ی اصلی آنان، و عین ثابت ازلی رزق، قضا و قدر ایشان است.

حب به اهل کمال که موهبتی الهی است و گوهری است کم‌یاب به ایشان ارزانی داشته شده است و در باب مهر و علاقه و ادب و احترام به دار و دیار و یار و اهل کمال دل‌باخته و سر از پا نشناخته‌اند.

عاشقانی واله و مشتاقانی شیدا که جای پای آنان را باید بوسید، نه آن که تنها بوسه بر دستان مبارک آنان زد.

اینان جامه‌ی حق می‌بویند و خرّقه‌ی رب بر دیده می‌نهند و در به در، دیار به دیار؛ در پی یار آشنا، در سیر و سفر بسیار می‌باشند.

سالک مشتاق، حبی صادق، مه‌ری خالص و علاقه‌ای بس فراوان به اولیای کَمَل و صاحبان

ولایت علیه السلام دارد و در این زمینه، مصداقی کامل برای بیان «أحبّ الصالحین» می باشد؛ با آن که خود از تبار خوبان و صالحان می باشد.

آنان لحظه ای از عمر گرانبار خود را به بطالت سپری نمی سازند؛ جز آن که بدن ناسوتی با آنان همراهی نداشته باشد.

از طفولیت تا نهایت، شب و روز، زمستان و تابستان، تحصیل و تعطیل، کوشا و پر تلاش به قدر امکان به دنبال اهل کمال و تحصیل معارف و فضایل می باشند و هرگز در تحصیل و تدریس و تحقیق خستگی و سستی به خود راه نمی دهند؛ به طوری که گویی خوراک آنان کمال و قرارشان کار و وقارشان تلاش می باشد.

آنان راه و وصول را با علاقه و شوق و همت تمام دنبال می نمایند و منت و فروتنی در مقابل اهل کمال را با شیرینی و لذت بر خود گوارا می سازند. توفیقات بسیاری با درک محضر اساتید بی بدیل و بنام و چهره های گویا و رسا از کمال و معرفت می برند. هر یک از آنان چهره های زیبا و آینه ای شفاف از عشق، صفا، علم، معرفت و تحقیق می باشند.

کم تر کسی جز اولیای خداوند توفیق حضور مستمر حضرت حق را این گونه می یابد و به خوبی از محضر پر مهر و فیض حضرت حق بهره می برد.

سه امتیاز عارف واصل

با گستردگی و کثرت بسیاری که ویژگی زمانه ی ماست، کم تر کسی داعیه ی فضل تمام و وصل کامل یار را دارد، مگر آن که از سه امتیاز کلی بخوبی برخوردار باشد:

یکم. صاحب استعداد فراوان و وسعت فکر و اندیشه باشد و دور از جمود و یبوست ذهنی به سر برد.

دوم. سخت کوش و زحمت کش باشد و از ابتدای طفولیت و نونهالی تا نهایت حیات دنیوی و علمی خود تمام همت خود را بر تحصیل و تحقیق بگذارد و درگیر جهات جانبی نگردد.

سوم. باید چون دو امر پیشین، توفیق الهی را یافته باشد و حق، مهر عنایت بر دل وجود وی زده باشد.

صاحبان این سه ویژگی جامع علوم معنوی و



ظاهری هستند و هر یک از دانش‌هایی که دارند آفات بسیاری را از آنان دور می‌سازد و به جایی می‌رسند که در فنون ادب، هم‌چون ادیبی کامل با بهره‌ای کامل از ترنم احساس و شعر و هنر و در علوم نقلی، هم‌چون اهل ظاهر، توانا بوده و بُردی گسترده در فهم و درایت دارند که وسعت ذهن و عمق علمی ایشان را حکایت می‌کند و در علوم عقلی از منطق و حکمت صوری و مشأ و اشراق تا موسیقی را می‌یابند. علوم می‌که یافت همه‌ی آن با زحمت‌های طاقت فرسایی همراه است و در این راه باید ریاضت‌های فراوانی بر خود هموار ساخت.

اما در نهایت آن‌چه آنان می‌گویند تکرار حدیث: «یار، یار، لیس فی الدار غیره دیار» است که زمزمه‌ی دایمی خلوت و جلوت دل مشتاق آنان می‌باشد.

سالک در علوم نظری و سلوک عملی و معارف حقیقی و عرفان و ربوبیات، باید عمر فراوانی بگذارد تا خود را با ذکر اوصاف دوست مشغول سازد.

تمام یافته‌ها و فضایل چنین عارفانی گویی بار توشه‌ای برای سلوک و طی طریق دیار یار می‌باشد و هم‌چون خلف صالح خود فقر و فنا را با صبوری و بدور از ادعا با هزاران شور و حال دنبال می‌نمایند.

آنان با تمام فضل و کمال و کار و کوشش، هرگز از خود حجابی نمی‌سازند و داعیه و توقعی از دیگران ندارند.

سالک مشتاق نه داعیه‌ی ارشاد و دستگیری دارد و نه تظاهر به کسوت و عنوان می‌نماید و نه در پی نام و مقام است و نه از خود تحمل پیرایه دارد و نه از کژی‌های کجروان در می‌گذرد.

بی‌توقع و تظاهر و دور از منت و ادعا، چون فقیری آسوده و مشکوری متواضع نزد همگان از مردم و جامعه ظاهر می‌گردد و بی‌آن که خود را مطرح سازد، از جناب حق و حضرات کَمَل عَلَيْهِمُ السَّلَام دفاع و حمایت می‌کند و به آن حضرات به شایستگی کرنش می‌نماید.

می‌شود افرادی باشند که به نوعی از حقیقتی آگاه باشند، ولی در مقابل اندیشه‌های ناهمگون،

با پیچیدگی، اجمال، اهمال یا تقیه و انواعی از ملاحظات برخورد نمایند و برای راحت خویش و منافع خود، به آسانی از حمایت حق دست بردارند؛ اما فردی می‌تواند خود را در معرض حملات خصم قرار دهد و برای حمایت از حقیقتی با صراحت لهجه و شجاعت عمل نماید که سر درگرو منافع و جهات دیگر نداشته باشد. ممکن است افرادی آگاه یا دارای مراحلی از فضل و کمال باشند، ولی در دفاع از حق پیچیده عمل نمایند یا آن که سکوت را شیوهی خود سازند؛ در حالی که عارفان و سالکان راه حق هرگز الفبایی از این روش نیاموخته و با شجاعت تمام و منتهای صراحت لهجه، بی‌اجمال و اهمال یا تقیه و تردستی از حضرت حق و شئون آن جناب می‌گویند و تاب مستوری ندارند.

آنان خود را سپر بلا قرار می‌دهند و با همه‌ی جهل، جمود، عناد و بغض به خوبی‌ها، فریاد «حق» سر می‌دهند و بدون انانیت و نفسیت از عرفان و عارف حمایت می‌کنند و از وحدت شخصی وجود یار بی‌تعیین دلداری سخن

می‌گویند؛ بی‌آن که خوفی از کج مداران مدعی یا چماق‌داران تکفیر داشته باشد و یا از بد دلان کوی و برزن و ایادی مزدور و منزل نشینان معاند به خود خوف و هراسی راه دهند. دار به دوش در دیار یار فریاد «حق هو» سر می‌دهند.

آنان با آن که می‌توانند خود را چون بسیاری از فضل‌مداران تردست حاشیه نشین سفره‌ی دنیا سازند و از نمد اهل معنا کلاهی بگیرند و به سر نهند و یا از دیبا و اطلس مستان ناسوت شالی بر دوش نهند و ظرف خیال خود و دیگران را مشغول سازند و جهل همگان را به کوس کسوت ظاهر و باطن سرمست دارند و قبایی از ریا، ترمه‌ای از نفاق، اطلسی از رندی و دیبایی از خودخواهی به بگیرند، زهد و پارسایی را منزل می‌نمایند و دل از تمام این شال و کلاه‌ها برگرفته‌اند و بدور از هر سالوس و ریا و نفاق و سازشی عمری را با زهد و پارسایی سپری می‌سازند و هیچ‌گاه دل درگرو دنیا و مطامع گذرای آن نمی‌دهند و هم‌چون خلف صالح و حضرات اولیای کمل علیهم‌السلام با فقر و فنا خو

می‌کنند و هستی عاریتی خود را در قمار عشق می‌بازند و باوقار به پاک باختگی خویش ارج می‌نهند.

برخی از نام‌آوران علمی هوایی دارند و بی‌زحمت فهم و حاجت تحقیق و کتاب، قلم و بیان را به هر چه در ذهن مبارک می‌آورند، از یافته و بافته‌ی خود و دیگران، مشغول می‌دارند؛ بی‌آن که بدانند و بخواهند که بدانند: علم آن است که صاحب ثبت و سند و کوشش و زحمت باشد.

بسیاری از پیرایه‌های موجود در افکار و انظار بشری در تمام رشته‌های علمی و دینی؛ به‌ویژه عرفان، بر اثر خوی طمع‌گرایانه‌ی افراد ساده لوح و سست اندیش بوده است.

علمی که باید اکتساب نظریات آن بر اساس ضروریات و آن هم بدیهیات اولی استوار گردد، با ساده انگاری‌هایی؛ مانند: «ظاهر این است»، «روشن است» و «همه می‌گویند» تورم می‌پذیرد و نام علم به خود می‌گیرد. اما دسته‌ای نیز هستند که با تمام قوت و قدرت و سخت کوشی تمام در

پی تحقیق و بررسی و اثبات بر می‌آیند که تاریخ انسانی به زیور دانش این دسته از افراد مزین گردیده است. عارفان راستین از این سنخ می‌باشند و در هر یک از جهات علمی عرفانی که وارد می‌گردند، دقت و تحقیق را به کار می‌گیرند و بخوبی در پی کاوش و استوار سازی مبادی و مبانی علمی بر می‌آیند که شایسته است پژوهش‌های علمی در جهت جداسازی یافته‌های علمی منحصر به هر یک انجام گیرد تا موقعیت تحقیقی هر یک از محققان آن در زمینه‌های گوناگون مشخص گردد.

رابطه‌ی عارفان با خلق

دسته‌ای نیز با همه‌ی تحقیق و آگاهی که دارند، سر خویش از خلق بر می‌گیرند و از پی استواری نفس و رعایت دل خویش گام بر می‌دارند؛ در حالی که عالمان وارسته و آراسته به فضل و کمال، هم‌چون حضرات انبیای معصومین و اولیای کمل علیهم‌السلام در پی ارشاد و هدایت و تشویق مردم به حق و آموزه‌های الهی می‌باشند.

این اشتباه است که چهره‌های علمی حوزوی یا دانشگاهی و یا افراد علمی آزاد سر از جامعه و مردم برگیرند و تنها در پی تحقیقات خویش باشند و سمت هدایت و موعظه و ارشاد مردم را به افراد ضعیف یا ناهل و بی‌مایه واگذارند.

پسندیده است برای استفاده‌ی هرچه بیش‌تر چهره‌های علمی و افراد شایسته و آراسته در امر هدایت عمومی و ارشاد مردمی کوشش جمعی به عمل آید و برای ساماندهی آن طرحی مناسب ارایه گردد.

ارشاد و تبلیغ مردم و به‌ویژه افشار علمی و جوانان جامعه در خور چهره‌های علمی و مجتهدان و حکیمان راستین جامعه می‌باشد و باید سمت تبلیغ و ارشاد را از افراد ناهل و ناتوان دور داشت و مردم را درگیر جهل و پیرایه ن ساخت؛ همان‌طور که عالمان و مجتهدان گذشته‌ی شیعه بعد از تمام تحقیق و تحصیل و تدریس، راه ارشاد و هدایت عمومی مردم را در پیش می‌گرفتند و علم و اجتهاد مانع این امر خطیر نمی‌گشت و این امر بزرگ را در ایام

گوناگون و مقاطع بسیار و در حد توان و به قدر ضرورت در جهت تبلیغ و ارشاد مردم به سامان می‌رسانند و از این جهت بهره‌های فراوانی از عرفان و معرفت نصیب خود و خلق خدا می‌نمودند.

تمام کسانی که در جرگه‌ی تحصیل و علم قرار می‌گیرند به مرتبه و موقعیت استادی دست نمی‌یابند و به‌طور قهری خود را در سطوح پایین‌تر مشغول می‌دارند.

ممکن است میان گروه‌های بسیاری از اهل علم و تحصیل، تنها دسته‌ی بسیار محدودی موفق به کسب چنین مرتبه و موقعیتی گردند؛ همان‌طور که برخی می‌توانند با کسب فضایل علمی قدرت افاضه یا بیان ارایه و تدریس را نداشته باشند و یا در پی تحقق چنین امر خطیری صبوری نداشته باشند و کوشش به عمل نیاورند و تنها در خود سیر کنند و بی‌آن که تدریس پیشه نمایند، سیر علمی خود را دنبال کنند؛ اگرچه تحقق چنین امری ممکن است، چنین افرادی هرگز صبوری و پختگی و دقت و اقتدار اساتید و

صاحبان تدریس را نمی‌یابند. موقعیت تدریس و مقام استادی گذشته از اکتساب فضایل و کوشش و دقت، نیازمند صبوری و اقتدار آرایه و بیان می‌باشد که جمع همه‌ی این امور در هر کس ممکن نیست و تنها در خور افرادی خاص و صاحبان توفیق و همدلان الطاف الهی می‌باشد. یکی از بارزترین الطاف الهی نسبت به سالک کامل نیل به مقام استادی کامل و مرتبه‌ی تدریس است. چنین عارفانی در تمام سطوح علمی و در دوران عمر از این موهبت الهی برخوردار می‌باشند و همیشه به طور مرتب از زمان تحصیل تا تحقیق به تدریس می‌پردازند و بی آن که ژولیده باشند و پرسه‌زن کوی و برزن گردند، عمر خویش در گرو یار می‌نهند و غم دلدار را با خود همراه می‌سازند.

در زمان غیبت، دوره‌ی فراوانی از عمر پربار سالکان به تدریس علوم و فنون گوناگون طی می‌شود؛ به‌ویژه در رشته‌ها و علوم و فنونی که در هر زمان از استادان کم‌تری برخوردار می‌باشد. آنان با صبوری و دقت و ملاحظاتی که حق در

اندیشه و بیانشان به ودیعت نهاده، می‌توانند از موفق‌ترین اساتید علمی سطوح عالی حوزه‌های بزرگ شیعه گردند؛ به‌خصوص در علوم معنوی و ربوبی که غایت سیر آدمی است.

صاحب قلم، تالیف، تصنیف و نوشتار بودن، همچون شعر و شاعری از مواهب خاصه‌ی حضرت حق است که کم‌تر به طور محکم و گسترده بهره‌ی کسی می‌شود.

ممکن است فردی صاحب بیانی دل‌نشین در ارشاد یا تدریس باشد، ولی صاحب قلم نباشد و استعداد چندانی در این زمینه نداشته باشد؛ همان طور که صاحب قلمی می‌تواند بیان رسا و گرمی نداشته باشد. صاحب بیان گرم در تدریس و ارشاد و قلم علمی در زمینه‌های گوناگون از کرامت‌های الهی است که کم‌تر کسی آراسته به فعلیت آن می‌گردد.

از فیوضات مقام جمعی حضرت حق نسبت به سالک کامل، گذشته از بیان گرم در زمینه‌ی ارشاد و تدریس و قوت تحقیق و شعر و شاعری، تألیفات سودمند است که راه‌گشای اقشار گوناگون جامعه می‌گردد.

بر عالمان است که در تمام دوران تحصیل و تحقیق، در ضمن کارهای گوناگون و شئون مختلف، به تألیف و تصنیف آثار سودمند، محکم و متقن؛ از نوشته‌های مستقل گرفته تا حواشی و تعلیقات و یا تحقیق و تصحیح، در همه‌ی زمینه‌های علمی؛ به‌ویژه قرآن مجید، نهج‌البلاغه، صحیفه‌ی سجادیه، حکمت و عرفان بر آیند.

آن‌چه به اختصار گذشت، تنها اظهار مهر و محبت به اهل حق می‌باشد تا راه شناخته و اهل از نااهل بازشناسی گردد.

